بسم الله الرحمن الرحیم

## معناى دوم وجود رابطى وجود فى نفسه اما لغیره

 معناى اول وجود رابطى مشخص شد وجود رابطى معناى دوم وجود فى نفسه اما لغیره هست كه از این نقطه نظر به او رابطه ناعتى گفته مى‌شود رابطى كه ناعت است و وصف براى غیر است. حالا این وجود فى نفسه یا اینكه لغیره هست یا فى غیره هست یا عند غیره كه هر سه معناى وصفیت صورتیت براى ماده و همان طور صور ذهنیه ماشئه عند النفس را شامل مى‌شود. این دو تا با هم دیگر تفاوت دارند. این همان وجودى است كه وجود محمولى به او لقب داده مى‌شود حالا یا صفت باشد براى یك ذاتى در قضیه مركبه مثل اینكه زیدٌ عالمٌ بگوئیم كه در اینجا العالم موجود است و وصف براى زید است. یا اینكه صورت باشد براى ماده، كه این الآن لغیره براى ماده است یا اینكه صور ماشئه علمیه باشد كه اینجا عندالنفس است كه در تمام اینها وجود فى نفسه و محمولى براى اینها ثابت مى‌شود؛ یعنى ما براى صور علمیه یك وجودى اثبات مى‌كنیم سواى نفس؛ چون نفس را لحاظ مى‌كنیم بدون صورت و بعد آن صورت را عند لحاظ نفس در نظر مى‌گیریم این را مى‌گویند وجود فى نفسه و وجود محمولى و همین طور وجود رابطى بمعناى دوم.

 در قبال وجود ناعتى و وجود رابطى، وجود فى نفسه و لنفسه هست. وجود فى نفسه و لنفسه و بنفسه عبارت از وجود پروردگار است كه در مقابل وجود رابطى قرار دارد.

 بنابراین تقسیم وجود، به تقسیم اولیه به وجود رابط و رابطى و وجود غیر رابطى تقسیم مى‌شود. وجود رابط و رابطى عبارت است از همان ارتباط رابط در قضیایاى هلیه مركبه. بنابر اصطلاح مرحوم آخوند وجود رابطى عبارت است از آن سه موجودى كه آنها در خارج تحققشان تحقق معى است یعنى چه صورت باشد با ماده، چه وصف باشد با موضوع یا اینكه صورت علمیه باشد با نفس كه اینها تدلّى به غیر دارند و در غیر این صورت وجود غیر رابطى است كه عبارت است از وجود پروردگار متعال.

 این عبارت مرحوم آخوند در اینجا دلالت مى‌كند بر اینكه بین وجود رابط و رابطى ا یك نوع تباین كلى وجود دارد و چه بسا اینكه ما اصلًا اشتراك لفظى را ما بر این دو حمل مى‌كنیم و كانّه آنقدر نحوه وجود در وجود رابط ضعیف است كه حتى قابلیت اشتراك معنوى را بر نمى‌دارد و كانّه مى‌توانیم بگوئیم در حكم عدم است لذا اطلاق وجود بر وجود رابط در قضایاى هلیه مركبه اطلاق از باب اشتراك لفظى است. این بنابر مبناى مرحوم آخوند و اما بنا بر مبناى ما كه اصل انكار وجود رابط را كردیم به این اصطلاح، در اینجا اصلا وجودى در كار نیست تا این كه رابط باشد و آنچه كه هست رابطى هست و اما بنابر مسلك حق، وجود رابطى عبارت است از همان وجود رابط به معناى حقیقى خودش كه در اینجا مرحوم آخوند به او اشاره مى‌كنند و مى‌فرمایند كه بنا بر فلسفه رواقیون و حكمت رواقیون، مسأله با آنچه را كه در حكمت متعاله بیان مى‌كنیم تفاوت دارد و همین طور بنا بر مسلك مشاعیون كه اصالت را به ماهیت مى‌دهند این مسأله هم متفاوت است.

 معلول عندنا و عند الكل عبارت است از تجلى علت و وجود نازله علت. منتهى در حكمت متعالیه، معلول عبارت است از وجود رابط. یعنى صرف تدلى به غیر بدون تشخص و بدون استقلال در هویت. استقلال در هویت به این معناست كه هویتى و موجودى جداى از علت در نظر بگیریم. این منظور ما از استقلال در هویت است؛ یعنى موجودى در قبال موجودیت علت. حكمت متعالیه این را مردود مى‌دانند. اما در حكمت مشّاء كه قائل به اصالت ماهیت هستند یا بنابر حكمت دیگر غیر متعالیه كه قائل به مسأله تشكیك در وجود هستند در اینجا هویات مستقله رتبى قائلند. یعنى هر مرتبه یك هویت مستقله‌اى را دارد در عین اینكه متكى به مرتبه فوق است. این هویت مستقله موجب انفكات مرتبه فوق از مرتبه ادنى خواهد شد. و همین طور آن حكمایى كه قائل به اصالت ماهیت هستند و جعل را به ماهیت مى‌دانند آنها هم طبعا قائل به استقلال در ماهیت مى‌شوند چون جعل به ماهیت مى‌خورد نه به وجود و ماهیت منحاض از وجود حق است چون آنچه را كه وجود حق است عبارت است از «وجود». هویت حق را وجود تشكیل مى‌دهد و ماهیت حق را هم وجود تشكیل مى دهد. در این جا بین ماهیت وبین هویت اتحاد عینى برقرار مى‌شود. الحق ماهیته انّیته؛ ماهیتش عبارت است از همان هویتش.

 اما در سایر موجودات، ماهیت وقتى كه مجعول مى‌شود طبعاً ماهیت با وجود، ناسازگار خواهد بود و استقلال ذاتى در ماهیت به واسطه جعل باید قائل بشویم. از این نقطه نظر ما نمى‌توانیم یك نوع اتحاد بین ماهیات و بین هویت حق بر قرار كنیم اینجاست كه معلول با اینكه معلول است استقلال پیدا مى‌كند كه این مردود است.

 بناء على هذا معناى حقیقى وجود رابط براى كل موجودات كه جنبه امكان ذاتى بر آنها حمل مى‌شود وجودات معالیلى هستند كه این وجودات معالیل هیچ استقلال هویتى ندارند جز ربط در علت؛ یعنى فقط جنبه ربطى علت هست كه به اینها استقلال مى‌دهد. بعبارت دیگر اگر ما بین علت و معلول بخواهیم مقایسه بكنیم و علت را در نظر بگیریم و معلول را، در واقع معلولى نباید ببینیم جز صرف تنزّل علت.

 پس اسم را عوض كردیم معلول گذاشتیم. ولى در واقع علت و هویت علت است. آن هویت علت، مرتبه شدید و مرتبه ضعیف دارد. معلولى ما در اینجا نداریم، اینكه مى‌گوییم معلولى نداریم بخاطر اینكه مطلب را نزدیك كنم. واقعا معلول است. اما براى اینكه مطلب نزدیك بشود و جا بیفتد عرض مى‌كنم مطلب آخوند مطلب بسیار متینى است. ایشان مى‌خواهد بفرماید كه وقتى ما نگاه به علت و معلول مى‌كنیم دیگر معلولى در مقابل علت نمى‌توانیم ببینم كه اسم این را معلول گذاشتیم. چون بمحض اینكه بگوئیم هذا معلولٌ وجود نازله علت است. پس معلول كجا شد؟ اینجاست كه وجود رابط را به معناى حقیقى خودش مرحوم آخوند به جمیع معالیل حضرت حق نسبت مى‌دهد. چه انیكه این معالیل از ابداعیات باشد ابداعیاتى كه واسطه در آلت یا زمان یا ماده نخواهند اینها را ابداعیات مى‌گویند؛ مثل عقول. عقول واسطه در آلت نمى‌خواهد با آلتى در خارج محقق نمى‌شود. یعنى ماده نیست، یا اینكه مشروط به زمان نیست یا اینكه مشروط به ماده نیست اینها را مى‌گویند ابداعیات.

 اما غیر از آنها را مكوّنات مى‌گویند مخترعات مى‌گویند. اینها چیزهایى كه قابلیت براى كون و فساد دارند، جنبه تكوین در آنها تحقق دارد. یعنى تكون مادّى در آنها راه دارد. اینها را ابداعیات نمى‌گوید. اما ابداعیات به اصطلاح مرحوم آخوند به هر چیزى گفته مى‌شود و در اصطلاح بوعلى فرق مى‌كند. بوعلى اصطلاحش این است كه ابدا عیات به آن چیزى مى‌گویند كه اصلا واسطه نخورد. بنابراین فقط عقل اول ابداعیات نیست، جمع نیست، مفرد مى‌شود. چون فقط عقل اول است كه بلاواسطه است؛ بنابر اصطلاح او حالا ما نور پیغمبر مى‌نامیم یا او عقل اول مى‌نامد. در هر صورت آنكه بلا واسطه است فقط یك چیز است، دیگرجمع نیست، تثنیه دیگر بر نمى‌دارد، اما بنابر اصطلاح مشهور ابداعیات به هر موجودى گفته مى‌شود كه واسطه مادى به او نمى‌خورد، چه ماده چه لوازم ماده.

 مثل فرض كنید كه زمان یا مكان و امثال ذلك این را ابداعیات مى‌گویند. تمام اینها وجودشان وجود فى نفسه و لنفسه هست. یعنى روى پاى خودشان ایستادند این وجودات روى پاى خودشان ایستاده‌اند منتهى در مورد ابداعیات، بغیره هستند در مورد غیر ابداعیات كه همان وجود حق است بنفسه هست. در اینجا فرق بین ابدا عیات و بین وجود حق فقط در بغیره و بنفسه بودن است اما صورت و ماده یا صور علمیه، یا اتصاف موصوف به یك وصف تمام اینها داخل در وجودات ناعتى خواهند بود و وجودات رابطى خواهند بود.

 مطلبى را كه در اینجا مرحوم آخوند بیان مى‌كند این است كه تمام عالم وجود جنبه ابداعى دارد. یعنى نه تنها آن موجوداتى كه واسطه در ماده براى آنها نیست ـ چه خود ماده، چه آلت ماده و چه شرایط ماده و منتزعات از ماده كه زمان و مكان است ـ بلكه آنچه را هم كه جنبه مادى دارد مانند عالم مكونات و مخترعات ـ البته آن جنبه صورى دارد و مكونات جنبه مادى و جسمیت دارد ـ آنها هم جزو ابداعیات هستند و این بنابر یك مبنا است و آن این است كه وجود حق كه وجود صرافت صرف و وجود بحت و بسیط است در تشكّل خود به هر تشكلى درمى‌آید؛ یعنى وقتى كه جعل تعلق مى‌گیرد بر یك ماهیتى، صرف تعلق جعل عبارت است از تحقق و تكون آن شیء. چه جزو مجردات باشد یا جزو مادیات باشد. دیگر واسطه‌اى در اینجا نمى‌خورد. یعنى نفس تكون یك شى و نفس اراده و مشیت حق كه آن وجود بحت و بسیط و بالصرافه است تكون در خارج است.

 بنابراین هیچ فرقى در اینجا بین ابداعیات و بین غیر ابداعیات بنابر مسلك مشهور وجود ندارد. همان طورى كه جعل تعلق مى‌گیرد برخود مجرد، جعل تعلق مى گیرد بر خود ماده و در اینجا هیچ گونه فرقى نیست. لذا مرحوم آخوند كل عالم وجود را اعم از عالم طبع و مثال و اعم از عالم مجردات مافوق را ابداعیات مى‌دانند یعنى آلت و واسطه‌اى در اینجا راه ندارد.

## اشكال استاد به كلام آخوند

 این كلام ایشان خالى از تامل نیست بدلیل اینكه بحثى در این نیست كه وجود بحت و بسیط بواسطه جعل بدون لحاظ شى‌اى به هر صورت كه بخواهد و مشیت تعلق بگیرد در بیاید. ولى صحبت در این است كه مرتبه علییت و معلولیت و قائل علییت و معلولیت را ما نمى‌توانیم از دست بدهیم. همان طورى كه این جعل، در مقام جعل خودش به هر چه كه تعلق بگیرد تحقق خارج پیدا مى‌كند همین طور از نقطه نظر علییت و معلولیت سلسله مراتب باید محفوظ باشد. مسلم این است كه ماده تحت تاثیر مثال قرار دارد و مثال علت براى اوست و هیچ منافاتى ندارد بین اینكه یك شى‌اى هم به آن وجود بحت و بسیط بدون ابتعاد و بدون واسطه در حقیقت آن شیء تجلى پیدا بكند یا اینكه با حفظ مراتب تجلى پیدا بكند. هر دو یكى است. و من خیال مى‌كنم آنچه كه مرحوم آخوند را بر این وا داشته كه به یك همچنین مبنایى دست بزند همان مطلبى است كه گاهى به نظر مى‌رسد كه وجود در عین تجرد و در عین بساطت خودش و در عین صرافت خودش هیچ منافاتى با ماده ندارد. شاید مرحوم آخوند هم نظرشان همین بوده كه این طور نیست كه وجود در مقام تنزل احتیاج داشته باشد كه از آن رتبه خود دور بشود و در واقع بین ماده و بین وجود، یك سدّى را برقرار كنیم كه آن سد، مانع از رسیدن تجلیات مادى و استعدادات و تكون و عالم كون و فساد است بالنسبه به وجود مجرد. نه اینطور نیست، یعنى نفس تجرد و صرافت وجود، بدون واسطه تجلى به ماده پیدا مى‌كند. نفس صرافت وجود تجلى پیدا مى‌كند به مجردات بلاواسط. یعنى بینونیت بین ماده و بین تجرد را از حقیقت وجود مى‌خواهند ایشان بردارند. این مطلب بسیار عالى و بسیار راقیست ولى در عین حال منافاتى با حفظ واسطه و حفظ علییت بین مراتب وجود ندارد كه یك وجود را قائل هستید به اینكه در هر شكلى و در مرتبه‌اى بیاید منافاتى بین حقیقت او و بین آن رتبه نیست حالا چه یك رتبه براى وجود در نظر بگیرید یا صد هزار رتبه در نظر بگیرید. صد هزار با یكى براى وجود فرقى نمى‌كند. در عین حال كه مسأله علییت بحال خودش هم باقى هست.[[1]](#footnote-1)

## تطبیق فصل ٩: فى الوجود الرابطى

 فصل فى الوجود الرابطى. اطلاق الوجود الرابطى فى صناعاتهم در صناعاتشان یكون على معنین دو معنى دارد احدهما یكى از این دو معنا ما یقابل الوجود المحمولى اینكه مقابل وجود محمولى است. وجود محمولى چیست؟ و هو وجود الشى فى نفسه وجود شیء است المستعمل مباحثا لمواد الثلاث. وجود شیء فى نفسه را وجود محمولى مى‌گویند.

 سؤال: چرا محمولى مى‌گویند این را.

 جواب: چون محمولى واقع مى‌شود.

 سؤال: پس مى‌شود در حقیقت بسیط و در حالى كه حضرت عالى مثال زدید بر هلیه مركبه

 جواب: تك تك آنها را ما لحاظ كنیم وجود مقسمى دارد

 سؤال: پس هلیه بسیطه نمى‌شود.

 جواب: نه مركب هم همین طور، منتهى به لحاظ تك تك آنها مثلا در زیدٌ ما مى‌توانیم بگوئیم زیدٌ موجودٌ ولى در زیدٌ عالمٌ در اینجا دوتا هلیه بسیطه از او در مى‌آوریم یك «زیدٌ موجودٌ» یكى «العالم موجودٌ» هر دو اینها موجود محمولى دارند. آن وقت این «المستعمل» همان طور كه مرحوم حاجى در اینجا دارد، مى‌خورد به ما یقابل. یعنى آن است كه مقابل وجود محمول است. یعنى وجود محمولى استعمال نمى‌شود در مواد ثلاث بلكه وجود رابط استعمال مى‌شود

 وهو ما یقع رابطه فى الحملیات الایجابیه وراء النسبه الحکمیه الاتحادیه وجود رابط چیست؟ آن كه واقع مى‌شود در رابطه حملیات ایجابیه ولى این وجود رابط ماوراء نسبت حكمیه اتحادیه غیر از آن نسبت حكمیه اتحادیه هوهویه بین موضوع و محمول است.

 التى هى تكون فى جمله العقود. این نسبت حمكیه در همه عقود است ولى این وجود رابط فقط در عقود مركبه است نه در عقود بسیطه قد اختلفوا و اختلاف كردند فى كونه غیر الوجود محمولى غیرالوجود المحمولى بالنوع أم لا ثمّ تحقّقه فى الهلّیات البسیطه أم لا. با وجود محمولى در نوع تفاوت دارد. یعنى وجود محمولى یك نوعى از وجود است وجود رابط نوعى دیگر است.

 بعد اختلاف كردند در تحقق این وجود رابط در هلیات بسیطه. آیا در قضایاى بسیط هم وجود رابط داریم یا نه؟ والحق هو الاول فى الاول و الثانى فى الثانى حق این است كه اختلاق نوعى هست در وجود رابط و وجود محمولى دوم اینكه در هلیات بسیطه نیست و در هلیات مركبه هست و الاتفاق النوعى فى طبیعه الوجود مطلقا عندنا اگر یك كسى بگوید طبیعت وجود كه یك واحد بیشتر نیست اختلاف نوعى در طبیعت وجود یعنى چه؟ اتفاق نوعى در طبیعت وجود، یك نوع است مطلقا به هر كیفیت لاینافى التخالف النوعى فى معانیها ولى منافات ندارد با اینكه از نظر معانى اختلاف نوعى داشته باشند. یعنى از نظر ماهیت وقتى كه این وجود به ماهیت مى‌خورد اختلاف پیدا مى‌شود ولى سنخیت و حقیقتش واحد است. پس اختلاف به ماهیات و به معانى وجود برمى‌گردد و مفاهیم انتزاعیه؛ و اتفاق به حقیقت و خود وجود برمى‌گردد فى هو الانتزاعیه.

 در هر صورت در عبارت ایشان خیلى اضطراب دیده مى‌شود در یك جا مى‌آیند مى‌گویند اینها اتفاق نوعى دارند. در جاى دیگر این اختلاف اختلاف ماهوى است والا حقیقتش كه اختلاف ندارد. این اختلاف اختلاف ماهوى است؛ بعدا ایشان مى گویند كه در این جا اشتراك، اشتراك لفظى است یعنى اصلا اتفاق وجود ندارد.

 معانیها الذاتیه و مفهوماتها الانتزاعیه و کما سیتضح لک مزید ایضاح، على ان الحق حالا ایشان یك مرتبه آمد پایین تر مى‌خواهد بگوید این وجود نیست على ان الحق حق این است كه ان الاتفاق بینهما فى مجرد لفظ اتفاق در مجرد لفظ است و این از باب اشتراك در لفظ است. این معنا، معناى اول وجود رابطى بود. پس وجود رابطى دو معنا دارد. معناى اول رابط است و نباید ما بگوئیم رابطى، حالا مى‌گوئیم رابطى، بهتر است رابط بگوئیم و آن وجودى است كه بین صفت و بین موصوف در زیدٌ عالمٌ وجود دارد خارجاً، غیر از آن نسبت حكمیه ذهنیه آن وجود دارد؛ به عبارت دیگر مى‌گویند وجود رابط بعد از حكم به نسبت حكمیه است یعنى بعد از اینكه شما حكم كردید به نسبت حكمیه كه هست بعد یك ربطى بین موضوع و محمول است در خارج، گفتیم اینها امورات اعتباریست. معناى دوم وجود رابطى چیست؟

 والثانى ما هو احد اعتبارى وجود الشیء یكى از دو اعتبار وجود شى است الذى هو من المعانى الناعتى كه آن احد اعتبار وجود شیى از معانى ناعتیه است یعنى جنبه وصفى دارد براى غیر و لیس معناه الا تحقق الشیء فى نفسه وجود رابطى به این معنا عبارت است از تحقق شیى فى نفسه و تحقق شیء را فى نفسه وجود رابطى مى‌گویند منتهى نه هر شى‌اى فى نفسه، خدا هم تحقق فى نفسه دارد. «فى نفسه فى غیره لغیره عند غیره» این منظور است كه ما در اینجا وجود حق را كنار گذاشتیم. یا ابداعیات را كنار گذاشتیم چون آنها فى غیره عند غیره و لغیره نیستند مثل وصف براى موصوف نیستند یا مثل صور ذهنیه براى نفس نیستند یا مثل صورت و ماده براى هم نیستند. آنها مبدعات هستند به آنها هم وجود رابطى گفته نمى‌شود. روى این حساب وجود رابطى به چند چیز گفته مى‌شود و لكن على ان یكون فى شیء این وجودى كه فى نفسه هست و در خارج هست. باید معنا كنیم. خدا هم وجود فى نفسه دارد و لکن الا ان یکون بر این لحاظ است حیثیتش فى شیء آخر باید باشد مانند صفت براى موصوف كه یا عروض صفت بر یك موضوعى، عرضى بر یك موضوعى اوْ له باید باشد مثل صورت براى ماده من باب مثال او عنده باید باشد مثل صور علمیه براى نفس لا بان یکون لذاته نه اینكه این تحقق شى فى نفسه لذاته باشد کما فى الوجود القیوم بذاته فقط فى فلسفتنا همان طورى كه فقط یك وجود است كه وجود قیوم به ذات است فقط در فلسفه ما، این وجود فى نفسه نیست و جمله المفارقات الابداعیه فى الفلسفه المشهوره این كه ایشان فرمودند فى فلسفتنا معنایش این است كه وجود رابطى را حتى به مبدعات هم تسرى مى‌دهند ولى در فلسفه مشهوره وجودات ابداعیه، وجودات رابطى نخواهد بود. در جمله مفارقات ابداعیه جمله مثل عقود، مفارقات ابداعیه كه در تكّون آنها آلت، زمان، مكان، ماده و امثال ذلك دخالت ندارد در فلسفه مشهوره آنها وجود رابطى نیستند فان الوجود المعلول من حیث هو وجود المعلول هو وجوده بعینه للعلّه الفاعلیه التامه عندنا و عندهم وجود معلول از حیث اینكه وجود معلول است یك وجودى است بعینه براى علت فاعلى تامه خودش هم پیش ما هم پیش آنها. یعنى وجود معلول. وجود فى غیره است در عین اینكه فى نفسه هست اما آن وجود، وجود بغیره، هم ما هم فلسفه مشهوره وجود معلول را به مستقل ذاتى نسبت نمى‌دهد. وجودى كه ارتباط به غیر دارد وجودى كه براى غیر است این وجود وجود معلول است. این وجود براى غیر است در ضمن غیر است متكى به غیر است. بدون غیر معدوم است. اینها ممعانى معلول است لکنا نقول بان لاجهه اخرى للمعلول غیر کونه مرتبطا الى جاعله التام جهت دیگرى براى معلول نیست فقط صرف ارتباطش به جاعل تام یعنى نفس الارتباط كه از اینجا ایشان مى‌خواهند بزنند به آنجا كه تمام موجودات وجود رابط هستند این نكته را در اینجا مى‌خواهند بیان كنند. هیچ جهت دیگرى براى معلول نیست كه یکون بتلک الجهه بواسطه این جهت موجوداً لنفسه لا لجاعله این موجود فى نفسه و لنفسه بشود نه براى جاعلش حتى یتغایر الوجودان تا اینكه به وجود معلول و آن وجود علت تغایر پیدا كند و یختلف النسبتان و به نسبت مختلف بشود یكى وجود علت و وجود، یكى وجود معلول فى نفسه. نه، یعنى مى‌خواهند بگویند كه در فلسفه دیگر براى وجود معلول استقلال بنفسه قائلند منتهى بغیره، در آن حرفى نیست. پس در فلسفه مشهور وجودات كل، وجودات رابطى را وجود فى نفسه لنفسه بغیره مى‌دانند. فقط در اینجا یك چیزى خارج مى‌شود وجود لنفسه فى نفسه لنفسه بنفسه كه وجود پروردگار است. این را در اینجا ما مى‌خواهیم خارج بكنیم و هم لایقولون به و اینها قائل به این نیستند اذ المعلول عندنا زیرا معلول پیش ما هو انحاء الوجودات بالجعل الابداعى انحاء. وجودات هستند به جعل ابداعى بنابراین در اینجا وقتى كه جعل، جعل ابداعى بشود در این جعل ابداعى اصلا رابطه‌اى وجود ندارد. كل وجود ربط پیدا مى‌كند با تجرد خودش. یعنى فقط جنبه تشكل وجود است كه تحقق خارجى و تحقق مظهریت را در اینجا باعث مى‌شود. اما بین این مظهر و بین وجود فقط یك ربط است. یعنى هیچ مظهریتى در واقع وجود ندارد. یك صرف ارتباط است ولى منافاتى با ابداعیت و سلسله علیت در اینجا ندارد. سلسله علیت را ما باید اینجا لحاظ كنیم.[[2]](#footnote-2)

1. سؤال: تجردى که ما نسبت به وجود مى‌گوئيم و در عين حال هم مى‌گوئيم با ماده بودن منافات ندارد، نشان تجرد از چه هست؟ ما که مى‌گوئيم با ماده بودن هم منافات ندارد.

جواب: منافات ندارد. يعنى اين حقيقت وجود در يک تحقق لابشرطى قرار دارد که شکل و عدم شکل براى او سيّان است اين منظور ماست. يعنى چه تقيد به او بخورد يا بدون تقيد باشد آن حقيقت واحد خود را از دست نمى‌دهد.

جواب: شما مى‌خواهيد بين تجرد و بين ماده فرق قائل بشويد.

سؤال: نه اينها تقابل است.

جواب: يعنى وجود از مرحله تجرد خودش مى‌آيد جلو، به يک جايى مى‌رسد که ديگر آن وجود، مجرد نيست. آن وجود متبدل مى‌شود به ماده؟ پس در اينجا بين ماده و بين حقيقت خودش که تجرد است فاصله مى‌افتد. ما مى‌گوئيم اين طور نيست. شما سفيدى را مى‌بينيد آيا سفيدى وجود است يا نه؟

سؤال: يعنى يک وجود است دو مرتبه دارد؟

جواب: بله، دو مرتبه دارد، هزار مرتبه شما سفيدى را مى‌بينيد قرمزى را هم مى‌بينيد يا نه؟ اين دو قرمزى هم وجودند يا نه؟ پس مى‌شود بگوئيم اينها اعتبارند؟ همين طور ما نسبت به نسبت به مراتب وجود مى‌گوئيم. شما در مراتب عرضى صحبت مى‌کنيد ما در جهت طولى هم همين را مى‌گوئيم.

سؤال: سفيدى و سياهى دو موجود است.

جواب: حقيقتش که واحد است. سفيدى يک وجود است قرمزى هم يک وجود است، سياهى هم يک وجود است ولى حقيقت اينها همه چيست؟ حقيقت اينها يکيست يعنى يک وجود است که به دو صورت در آمده.

سؤال: يعنى تجردش را از دست نداده است؟

جواب: از دست نمى‌دهد؛ يعنى در رتبه عقل مجرد است، در رتبه جبروت مجرد است، در رتبه ملکوت مجرد است، در رتبه مثال مجرد است در رتبه ماده هم مجرد است.

سؤال: همين را مى‌خواهيم عرض بکنم که اين تقابل بين تجرد و ماده، تقابل حقيقى نيست، فرض همين است.

جواب: تقابل حقيقى نه به عنوان بينونيّت هويتى، ماهيت تفاوت پيدا مى‌کند ولى هويت يکى است. شما بخار، ابر، يخ، آب را در نظر بگير. در تمام اينها اکسيژن و ئيدروژنست. حالا اين اکسيژن و ئيدروژن يک جا اين طورى مى‌شود يک جا اينطورى مى‌شود. ولى ماده اصلى اينها را چه تشکيل مى‌دهد؟ نمى‌توانيد بگوئيد چون سلب شد بنابراين اکسيژن از او سلب شد. همين را بر مى‌داريد به يک شکل در مى‌آوريد مى‌شود همين. اين وجود هم همين است. آن حقيقت وحدانى که در تمام مراتب مجرد است، تجردش اين است که به اشکال در مى‌آيد اگر نبود درنمى‌آمد، يعنى لازمه تجرد اطلاق است. چون اطلاق دارد به شکل در مى‌آيد اگر نمى‌توانست به شکل در بيايد اطلاق نداشت. خود او هم محدود بود. وقتى که محدود بود ديگر به او مجرد نمى‌توانستيم بگوئيم. اين نقض بود. نقض در اينجا پيش مى‌آمد.

من يک مثال ديگر مى‌زنم. شما اشياء متفاوتى داريد که اين اشياء متفاوت هر کدام يک مرحله دارد. اينجا در مقابل ما الآن کائوچو است بالاى اين پلاستيک است. اين طرف پارچه است، اين طرف يک شى‌ء ديگر است. اما مى‌دانيم تمام اين اشياء مختلفه الحقايق را ماده واحد تشکيل مى دهد. آن ماده واحد، عبارت از نفت است. از نفت است که پارچه درست مى کنند، الياف درست مى کنند، همين کائوچو را درست مى‌کنند آن لاستيک را درست مى کنند. آن ماده واحد که در تمام اينها هست موجب نمى‌شود که اينها اتفاق ماهوى پيدا بکنند. ماهيت اين با ماهيت آن دو تاست. ماهيت او با ماهيت پارچه دوتاست. ماهيت فرق مى‌کند. هذا ثوبٌ. هذا کذا و هذا کذا. ولى در عين حال يک حقيقت واحد در همه اينها هست که آن حقيقت واحد اشکال مختلفى به خود مى‌گيرد با اشکال مختلف ماهيات مختلفى پيدا مى‌شوند.

آب و آتش و خاک و هوا آنهائى که قدما مى‌گفتند اين چهار تا در اين ترکيب يک طور مى‌شود، در اين ترکيب مى‌شود خاک، در اين ترکيب مى‌شود حجر، در اين ترکيب مى‌شود نبات، در اين ترکيب مى‌شود حيوان. واقعا ماهيت‌ها مختلفند ولى اصل و حقيقتشان از اين چهار مورد تجاوز نمى‌کند. يک خورده کم بشود يک خورد زياد بشود يک ماهيت را تشکيل مى‌دهد. اين کم بشود، اين زياد بشود، يک ماهيت را تشکيل مى‌دهد بطور کلى وقتى که خصوص مولکول ها تفاوت پيدا بکند، اتم‌ها تفاوت پيدا بکند، خصوصيات تفاوت پيدا بکند، هر کدام يک عنصر را تشکيل مى‌دهند. پس اصل حقيقت همه اينها واحد است. همين مسأله را شما در مسأله وجود و تجرد وجود به کار ببريد.

حقيقت وجود عبارت است از يک سرمايه و مايه‌اى که قابليتش اين است که به اشکال مختلف در مى‌آيد، در عين اينکه به اشکال مختلف درمى‌آيد خميرمايه واحد، خودش را از دست نمى‌دهد. يعنى در عين حال که وجود، مجرد است در عين تجرد وقتى ماده مى‌شود از تجرد دست برنمى‌دارد. مجرد است که به اين صورت در آمده. مجرد است که به آن صورت در آمده.

حالا يک مثال فقهى بزنيم، مثلا نماز شب که مستحب است شما مى‌توانيد بخوانيد، مى‌توانيد نخوانيد. اما اگر نذر کرديد، عهد کرديد، اين نماز شب مى‌شود واجب. واجب مى‌شود يعنى چه؟ يعنى مستحب، الزامى مى‌شود. يعنى يک امرى که مستحب بود الآن هم مستحب است اين امر بالنسبه به شما مى‌شود الزامى. همين امر بالنسبه به اين مى‌شود غير الزامى. امر، امر واحد است فقط شکلش تفاوت پيدا مى‌کند. شکلش الزامى مى‌شود و شکلش غير الزامى مى‌شود. با الزامى و غير الزامى شدن، يازده رکعت، سيزده رکعت نمى‌شود. و با مستحب شدن يازده رکعت نه رکعت نمى‌شود، همان يازده رکعت است و همان سوره در او خوانده مى‌شود، منتهى در يک جا بصورت الزام است در يک جا بصورت غير الزام است.

وجود، حقيقتش حقيقت واحد است، اين حقيقت واحده در يک جا مجرد بدون شکل است، در يک جا مجرد با شکل است و شکل، او را از تجرد در نمى‌آورد. اين مسأله اختلاف بين ما و بين حکما است.

سؤال: اگر اين ماهيت يک ماهيت ديگر بشود هيچ مسأله اى نيست، اين تشکيک است. ولى اينکه اين ماهيت ماهيت ديگرى بشود با حفظ آن سمت ماهيت اولى مشکل است.

جواب: صحبت در اين است که ماهيت ماهيت ديگر نمى‌شود،

سؤال: اگر هويت ديگر بشود

جواب: هويت يعنى چه؟ همين که شما مى‌گوئيد هويت، يعنى وجودى که ماهيت ندارد. وجودى که ماهيت ندارد يعنى شدن، ديگر نمى‌خواهد دنبال چيزى بگرديم، وجودى که مطلق است مى‌تواند بصورت دربيايد وقتى بصورت دربيايد آيا از اطلاق درمى‌آيد؟ اگر در بيايد پس ديگر مطلق نيست. اينکه عرضه نداشت اطلاق خودش را نگهدارد پس از اول مطلق نبوده، مطلقى بوده که نمى‌توان به شکل در آيد، حالا که در آمده پس از اطلاقش دست برداشته است. پس همين که شما براى وجود اطلاق را اثبات مى‌کنيد، با اثبات اطلاق براى وجود، اثبات تشکلش به اشکال را براى او ثابت کرديد. چون اگر نتواند پس مطلق نيست اگر نتواند پس مجرد نيست. مجرد آن است که بتواند با ماده در شکل تجرد خود در بيايد. به اين ما مى‌گوئيم مجرد. اگر مجردى باشد که وقتى به ماده درآمد از تجردى دست برداشت پس اين لنگ در هوا مى‌شود. خود وجود تا اينجا آمد، آمد. هذا مجردٌ، مجردٌ. اينجا که رسيد شد ماده. اين که ماده شد از اين جدا شد اين تا اينجا با او همراهى کرد بقيه‌اش که ديگر همراهى نکرد. پس اين چه شد اينجا؟ آيا در اين حال باز مجرد است يا نه؟ مجرد است. شما که مى‌گوئيد ماده، چرا مى‌گوئيد مجرد؟ نه مجرد نيست ماده است. وقتى ماده است پس اين وجود نيست. چون وجود مجرد است يعنى يک وجود در عين تجرد خودش بايد ماده بودن خودش را حفظ کند والا مجرد نيست.

سؤال: حالا از جنبه فرمايش قبل که فرموديد در رابطه با لابشرط مقسمى و نسبت به اقسام بنابر فرمايش شما اگر قائل بشويم پس تمام اقسام را مى‌شود حمل کرد براى مقسم بر اقسام. يعنى هوهويّت است بنابر قوم که قائل بر بينونت بين آن مراتب هستند ديگر اين حمل صحيح نيست يعنى نمى‌شود اقسام را بر مقسم حمل کرد.

جواب: بله نمى‌شود حمل کرد تشکيل در وجود همين است [↑](#footnote-ref-1)
2. سؤال: يعنى وجه تمايز هم قائل بشويم قائل به فى نفسه بودنش هم نخواهيم شد.

جواب: بله. قائل است. البته فى نفسه بودن را چرا، ما مى‌توانيم قائل به فى نفسه، ولى فى نفسه لنفسه نه.

سؤال: لنفسه که دارد لنفسه‌اى‌اش را نفى مى‌کند اين که بحثى نيست

جواب: بله

سؤال: ولى در حقيقت دارد فى نفسه‌اى اش را رد مى‌کند.

جواب: فى نفسه اى را به دو معنا ايشان مى‌خواهند نفى کند. از يک نقطه نظر از جنبه خودش بخواهيم نگاه بکنيم فى نفسه هستند چون در اينجا اعتبار استقلالى به اينها داده مى‌شود. مفهوم مستقل و صورت علميه مستقل از اينها فهميده مى‌شود که همان وجود محمولى باشد اما در عالم خارج و در واقع فى نفسه‌اى وجود ندارد. فقط وجود رابط است. يعنى ايشان گفته‌اند احد اعتبار وجود شيى‌ء. يعنى وقتى ما به يک شى‌ء نگاه مى‌کنيم اين شيى‌ء دو وجود دارد يک وجود، نسبت به خودش دارد، يک وجود، نسبت به جاعلش دارد. در نسبت به خودش اينها وجود رابطى هستند. وجود رابطى هستند به معناى ناعتى، يعنى وجود محمولى بر اينها حمل مى‌شود ما هم به زيدٌ مى‌گوئيم «زيدٌ موجودٌ» هم به بياض مى‌گوئيم «البياض موجودٌ» در اينجا ما وجود رابطى را براى زيد که جوهر است و براى عرض در اينجا ثابت کرديم. به صور علميه مى‌گوئيم موجودٌ، به بياض مى‌گوئيم موجودٌ، به ماده و صورت مى‌گوئيم موجودٌ. اين وجودٌ وجود رابطى است و نظر فى نفسه کرديم. يعنى يک معناى استقلالى از اين وجود رابطى در ذهن آورديم اين مال مربوط به خودش است

و اما اين يک ارتباطى هم با جاعل دارد. در ارتباط با جاعل فرض کنيد اين وجود، فقط وجود رابط است و صرف ربط چيز ديگرى نيست. مثل اينکه يک فردى هست يک چک دستش گرفته ده ميليون که در اين چک پول است ولى فرض کنيد که صندوقدار همان اربابش است. ما دو لحاظ در اين شخص مى‌کنيم. از نظر اينکه مى‌بينيم اين الآن پول دستش است مى‌گوئيم چقدر پولدار است. از نظر اينکه به واقعش نگاه مى‌کنيم مى‌بينيم يک قران هم ندارد. يعنى اين همه پولها براى کيست؟ براى آن شخص است.

به وجود هم در اينجا به دو جهت نگاه مى‌کنيم به موجودات يک وقت به خودش نگاه مى‌کنيم ما مى‌بينيم اين معنا را مستقلا در نظر مى‌آوريم ولى در معانى حرفيه مستقلا در نظر نمى‌آوريم. پس اين وجود رابطى در قبال وجود رابط مى‌شود لحاظ بشود مى‌گوئيم البياض ولى يک وقت نگاه به حاق قضيه مى‌کنيم و ارتباط با جاعل مى‌گوئيم: نه بابا! اين چه چيز است؟ اين اصلا هيچ چيزى نيست. فقط يک ربط است. اسم آن ربط را ما گذاشته ايم وجود ما گذاشتيم و عندهم. [↑](#footnote-ref-2)